

## پرسش ۳۱۰: چگونه قرآن بیان همه چیز را شامل می‌شود؟

السؤال / ۳۱۰: السلام عليكم سيدنا الجليل.

أنا سمعت منك أنك أعلم من المرجعية بالقرآن وأنا كان لدي سؤال حول القرآن لم أحصل على جواب له من قبل المرجعية وأتمنى أخذ الجواب منك؛ لأنك أعلم منهم بالقرآن.

سید بزرگوار ما! سلام علیکم.

از شما شنیده‌ام که فرمودید شما از مراجع به قرآن داناتری. من درباره‌ی قرآن سؤالی دارم که پاسخی از مراجع برایش به دست نیاورده‌ام و امیدوارم از شما جواب بگیرم؛ چرا که شما از آنها به قرآن داناتری.

السؤال هو: أن الله تعالى يقول عن القرآن: (وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ) ([74])، والآية تقول إن الله نزل القرآن لتوضيح كل شيء، وأنا لا أجد كل شيء في القرآن، فإذا القرآن كان موضحاً لكل شيء فأين البكتيريا من القرآن، أو أين القطار من القرآن، أو أين أجد من القرآن مكونات الخشب وهو شيء والقرآن بين كل شيء؟

سؤال: خداوند متعال در قرآن می‌فرماید: (و ما قرآن را که بیان‌کننده‌ی هر چیزی است بر تو نازل کرده‌ایم) ([75]). آیه می‌فرماید خداوند قرآن را برای تبیین و توضیح هر چیزی نازل کرده است و حال آن که من همه چیز را در قرآن نمی‌یابم. اگر قرآن بیانگر همه چیز است، باکتری‌ها در کجای قرآن آمده است؟ قطار کجای قرآن است؟ یا کجا می‌توانم از قرآن چیزی درباره‌ی سازه‌های چوبی پیدا کنم؟ این هم یک چیز است، و قرآن هر چیزی را بیان نموده!

أرجو منكم سيدنا أن تبينوا لي كيف للقرآن أن يبين لي كل شيء من أمور الدين والدنيا، (عفوا هنالك أحاديث كثيرة لم أذكرها تدل على شمولية القرآن الكريم لكل الأحكام والمعاملات، ونحن طبعاً لا نجد لها في القرآن فارجوا التوضيح السريع).

آقای ما! از شما خواهش می‌کنم که برایم روشن نمایی چگونه قرآن همه چیز از امور دنیا و آخرت را توضیح داده و تبیین نموده است (عذر می‌خواهم! احادیث زیادی وجود دارد که من آنها را ذکر نکرده‌ام و این احادیث بر شمولیت قرآن کریم بر تمام احکام و معاملات دلالت دارد و طبعاً ما آنها را در قرآن نمی‌یابیم. پاسخ سریع را خواهشمندم).

**وشكراً لك وجعلنا الله من المتبعين لك.**

المرسل: هاشم العلوي - الكويت

با تشکر از شما. خداوند ما را از پیروان شما قرار دهد.

فرستنده: هاشم العلوی - کویت

**الجواب: بسم الله الرحمن الرحيم**

والحمد لله رب العالمين، وصلى الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهدين وسلم تسليماً.

قال تعالى: (وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيداً عَلَيْهِمْ مِّنْ أَنفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيداً عَلَىٰ هَؤُلَاءِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَاناً لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ) [76].

پاسخ: بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين، و صلى الله على محمد و آل محمد الائمة و المهديين و سلم تسليماً.

خداوند متعال می‌فرماید: (و روزی باشد که از هر امتی شاهدهی از خودشان علیه‌شان برانگیزیم و تو را بیاوریم تا علیه آنان شهادت دهی و ما قرآن را که بیان‌کننده‌ی هر چیزی و هدایت و رحمت و بشارتی برای مسلمانان است بر تو نازل کرده‌ایم) ([77]).

**وقال تعالى: (وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كُتِّمَ بِهِ الْمَوْتَىٰ بَلْ لَئِنَّ اللَّهَ الْآمِرُ جَمِيعًا أَفَلَمْ يَأْسِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَهَدَى النَّاسَ جَمِيعًا وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُم بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةٌ أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا مِّن دَارِهِمْ حَتَّىٰ يَأْتِيَ وَعْدُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ) ([78]).**

و نیز می‌فرماید: (و اگر قرآنی بود که کوه‌ها با آن به جنبش درآیند یا زمین پاره‌پاره شود یا مردگان را به سخن آورد، جز این قرآن نمی‌بود، که همه‌ی کارها از آن خدا است. آیا مؤمنان هنوز ندانسته‌اند که اگر خدا می‌خواست همه‌ی مردم را هدایت می‌کرد؟ و کافران را پیوسته به سبب اعمال‌شان حادثه‌ای رسد یا آن حادثه در نزدیکی خانه‌هایشان فرود آید تا آنگاه که وعده‌ی خدا فرا رسد؛ زیرا خداوند خُلف وعده نمی‌کند) ([79]).

**قبل أن نبحث في القرآن وكيف يكون تبياناً لكل شيء دنيوي وديني لابد أن تلتفت إلى أن بيان القانون الكلي الذي تندرج تحته جزئيات كثيرة أو حتى قوانين جزئية هو بمثابة بيان لتلك الجزئيات أو القوانين الجزئية، وكمثال على هذا الأمر أقول:**

قبل از این که درباره‌ی قرآن و این که چگونه بیانگر هر چیز دنیوی و دینی است بحث کنیم، باید شرح قانون کلی و کلان را مد نظر قرار دهیم که ذیل آن فروع بسیار یا حتی قوانین جزئی فراوانی مندرج می‌باشد و این قانون به مثابه شرح و بیان آن فروع یا قوانین جزئی به شمار می‌رود. به عنوان مثالی بر این مطلب، می‌گوییم:

لو قلت (كل شيء لك ظاهر حتى يتبين لك أنه نجس بعينه) فهذا قانون شرعي عام تنطوي تحته قوانين كثيرة، منها أن الماء المجهول الحال في الطريق ظاهر، وإن الإناء المجهول الحال والملقى على الأرض ظاهر، وإن الحصير المجهول الحال الموضوع في قارعة الطريق أو في فناء الدار ظاهر، وهكذا يمكنك تفريع قوانين كثيرة عن هذا القانون الكلي.

اگر بگویی «هر چیزی برای تو پاک است مگر آن که نجس بودن آن به عینه برای شما روشن شود»، این یک قانون شرعی عام است که قوانین زیادی را شامل می‌شود؛ از جمله آب مجهول الحال در راه، پاک است. ظرف مجهول الحال که بر روی زمین افتاده، پاک است و حصیر مجهول الحال که در خیابان یا حیاط خانه افتاده، پاک است. به همین ترتیب شما می‌توانی قوانین و فروعات زیادی از این قاعده‌ی کلی استخراج نمایی.

أيضاً في مجال العلم الجسماني المعروف لو قلت: (لكل فعل ردة فعل) فهذا قانون فيزيائي عام تتفرع عنه قوانين كثيرة جداً، فمن رد الفعل من تصادم الذرات وأجزاءها إلى قوانين الاحتكاك، إلى قوانين الطيران، إلى قوانين كثيرة جداً كلها تقع ضمن هذا القانون العام وهو (لكل فعل ردة فعل).

در زمینه‌ی علوم شناخته شده‌ی مادی هم اگر بگویی «هر کنشی، واکنشی دارد» این یک قانون عمومی فیزیکی است که قوانین بسیار زیادی از آن منشعب می‌شود؛ از واکنش ناشی از برخورد اتم‌ها و اجزای آنها در قوانین اصطکاک گرفته، تا قوانین پرواز و قوانین بسیار زیادی که همگی آنها ذیل این قانون کلان یعنی «هر کنشی، واکنشی دارد» قرار می‌گیرند.

## الآن نعود للقرآن ونقول كيف بيّن القرآن كل شيء؟ وأين بيّن القرآن كل شيء؟

حال به قرآن باز می‌گردیم و بیان می‌کنیم چطور قرآن همه چیز را بیان کرده و قرآن در کجا همه چیز را تبیین نموده است؟

ویكون بحثنا في جهتين على الأقل هما جهة الدين وجهة الدنيا، أما جهة الدين فقد أعطى القرآن العقيدة التي بها النجاة وهي حاكمية الله ووجود خليفته سبحانه الذي يمتحن به خلقه على هذه الأرض في كل زمان، والدين منطوق تحت جناح خليفة الله في كل زمان، فالنجاة في إتباعه والعمل بما يأمر به (وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً) [80]، كما بيّن القرآن قوانين العبادة الكلية، فالصلاة بيّن أنها قراءة قرآن وركوع وسجود، والصيام بيّن أنه ترك للشهوات في شهر رمضان، وهكذا بيّن القرآن قوانين كلية والباقي فيما يخص العبادات المذكورة يأخذ مما يسنه خليفة الله في أرضه.

بحث ما حداقل دارای دو جهت خواهد بود: بُعد دینی و بُعد دنیوی. در بعد دینی، قرآن عقیده‌ای که موجب نجات می‌شود را عطا فرموده است؛ که همان حاکمیت خدا و وجود جانشین خدای سبحان می‌باشد که مردمان بر روی زمین در همه‌ی زمان‌ها با آن آزموده می‌شوند و دینی که در هر زمان، زیر بال خلیفه‌ی خدا گردآوری و استقرار یافته است و نجات در پیروی از او و عمل به دستورات او می‌باشد: (و چون پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین خلیفه‌ای قرار می‌دهم) [81]. به همین صورت قرآن قوانین کلی عبادت را بیان نموده است. نماز عبارت است از قرائت قرآن و رکوع و سجود و بیان نموده است که روزه، ترک شهوات در ماه رمضان می‌باشد. به همین منوال قرآن قوانین کلی را تبیین نموده و آنچه در خصوص عبادات فوق‌الذکر باقی می‌ماند از آن چه خلیفه‌ی خداوند در زمینش، سنت (اجرا) می‌کند، برگرفته می‌شود.

أما فيما يخص الدنيا فالقرآن بيّن مثلاً قانوناً عاماً وهو أن عالم الأجسام كله يعود إلى القوة الأولى التي خلق منها ولا يزال دائماً ومتقوماً بها، (وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَيَوْمَ يَقُولُ كُن فَيَكُونُ قَوْلُهُ الْحَقُّ وَلَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ) ([82])، وبالتالي فالقرآن بيّن أن المادة الجسمانية تعود إلى القوة أو الطاقة كما يسمونها فالمادة ما هي إلا تكثف طاقة، وهذا الأمر تبين الآن بعد أكثر من ألف عام من خلال تطبيق نظرية اينشتاين النسبية الخاصة ومن خلال التجارب المختبرية وتحويل المادة إلى طاقة وكذا العكس.

اما در مورد آنچه به امور دنیوی اختصاص دارد نیز قرآن به عنوان مثال یک قانون عمومی و کلی را بیان نموده است؛ این که عالم اجسام جملگی به قدرت نخستینی که از آن آفریده شده و همواره به آن وابسته و قائم به آن می باشد، باز می گردد: (و او کسی است که آسمان ها و زمین را به حق بیافرید و روزی که بگوید: موجود شو، پس موجود می شود. گفتار او حق است و در آن روز که در صور بدمند فرمان روایی از آن او است. دانای نهان و آشکار و او حکیم و آگاه است) ([83]) و در نتیجه قرآن بیان کرده است که ماده ی جسمانی به نیرو یا انرژی باز می گردد همان طور که ما ماده را چیزی جز تراکم انرژی تعریف نمی کنیم. اکنون پس از گذشت بیش از هزار سال، این موضوع از طریق نظریه ی نسبیت خاص اینشتین و به واسطه ی تجارب آزمایشگاهی و تبدیل ماده به انرژی و برعکس، آشکار شده است.

### فهذا قانون عام يحكم هذا العالم الجسماني وتدرج تحته قوانين.

این یک قانون عام و کلی است که بر عالم جسمانی حکم فرما است و قوانین بسیاری زیرمجموعه ی آن می باشند.

إذن فتبيان كل شيء موجود في القرآن سواء كان تبيان هذا العالم الجسماني وما فيه أم تبيان الدين، أما ما ضمنته سؤالك من الأمثلة الجسمانية فهي تندرج كجزئيات ضمن البيان الكلي والعام في القرآن لهذا العالم الجسماني، فبيان القانون الكلي الذي يحكمها وجوداً وبقاءً وتركيباً بياناً لها، وأرجو أن لا يكون هناك خلط بين الذكر التفصيلي والبيان الذي نحن بصدده، فذكر هذه الأمور الجسمانية التي ذكرتها أنت بالتحديد غير موجود في القرآن؛ لأن القرآن ليس كتاب ذكر وإحصاء للموجودات في عوالم الملك والملكوت، وهناك كتاب إحصاء هو غير القرآن، قال تعالى: (إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ) ([84])، التفت إلى اختلاف هذه الآية عن الآية التي نحن بصددها (وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ) فهناك فرق كبير بين إحصاء كل شيء وبين تبيان كل شيء، فتبيان الموجودات في القرآن موجود ضمن البيان العام لعوالم الخلق وحقيقتها، أما عدم إدراك الناس لهذا البيان الكلي فهو ليس لعدمه بل لقصورهم عن الإدراك، وهذا القصور أيضاً هم سببه وإلا فهم يمتلكون في فطرتهم القدرة على إدراك هذا البيان.

بنابرین «بیان همه چیز» (تبیان کل شیء) در قرآن وجود دارد؛ چه بیان این عالم جسمانی و هر آن چه در آن است باشد و چه بیان امور دینی. آن چه شما در پرسش از مثال های مادی اشاره نموده ای به عنوان یک سری جزئیات، در ذیل بیان کلی و عام قرآن برای این عالم مادی، جای می گیرد؛ قانون کلی ای که بر وجود، بقا و ترکیب آن ها حکم می راند. امیدوارم بین «شرح تفصیلی» و «بیان» که مورد نظر ما می باشد خلط مبحث نشود. آن چه از امور مادی که شما در سؤالت به آنها اشاره نموده ای در قرآن موجود نیست؛ چرا که قرآن کتاب ذکر و احصاء (اشاره ی جزئی) موجودات در عوالم ملک و ملکوت نیست و کتاب إحصاء (سرشماری) کتابی جز قرآن می باشد. خداوند متعال می فرماید: (به یقین ما مردگان را زنده می کنیم و هر کاری را که پیش از این کرده اند و هرائری را که پدید آورده اند، می نویسیم و هر چیزی را در امام (کتاب) مبین شمار کرده ایم) ([85]). به تفاوت این آیه با آیه ای که مد نظر ما است توجه کنید: (و ما



قرآن را که بیان‌کننده‌ی هر چیزی است بر تو نازل کرده‌ایم)، بین «برش‌مردن همه چیز» (احصاء کل شیء) و «بیان همه چیز» (تبیان کل شیء) تفاوت بسیاری وجود دارد. بنابراین بیان موجودات در قرآن، ضمن بیان کلی عوالم خلق و حقیقت آنها مندرج می‌باشد و ناتوانی مردم از درک این قانون کلی دلیل بر عدم وجود آن نیست؛ بلکه از قصور و ناتوانی آنها از درک و فهم آن قوانین نشأت می‌گیرد. ریشه‌ی این قصور هم به خود آنها باز می‌گردد چرا که آنها در ذات و فطرت خود، از قدرت درک این بیان که در قرآن وجود دارد، برخوردار می‌باشند.

**فهم في الحقيقة إيمانهم مشوب بالشك والريب الذي يجعلهم على أقل تقدير يبتعدون عن تدبر الصادر وإن ادعوا الإيمان بالمصدر، فمثلاً عندما يصرخ بهم القرآن منذ أكثر من ألف عام بقوله تعالى: (وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌّ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ) [86]، وعندما يقول لهم الأنبياء والأوصياء إنكم في هذه الدنيا تعيشون في الوهم والحقيقة هي الحياة الأخرى يضحكون منهم.**

در حقیقت ایمان آنها آمیخته با شک و تردیدی است که باعث می‌شود دست کم از تدبّر صادر شده دور بمانند؛ حتی اگر ادعای ایمان به منبع را داشته باشند. مثلاً وقتی قرآن بیش از هزار سال است که با این سخن خداوند متعال بر آنها بانگ می‌زند که (و زندگانی این دنیا چیزی جز لهو و لعب نیست و اگر بدانند سرای آخرت، سرای زندگانی است) [87] و هرگاه انبیا و اوصیا به ایشان می‌گویند که شما در این دنیا در وهم و پندار زندگی می‌کنید و حقیقت، حیات اخروی است، مردم به آنها می‌خندند و ایشان را به استهزا می‌گیرند.

**نعم، فالذين في زمانهم يضحكون منهم وبصلافة؛ لأنهم يكذبونهم أصلاً، والذين يأتون بعدهم يكذبون رواياتهم بحجة أنها غير معقولة، ولا**



يقبلها العقل، إذن فالناس لا يقبلون من الغيب؛ لأنهم لا يؤمنون بالغيب بل يؤمنون بهذه الأجسام فقط

آری، کسانی که در زمان آنها هستند، با گستاخی بر ایشان می‌خندند؛ چرا که اصولاً آنها را دروغ می‌شمارند و کسانی هم که پس از آنها می‌آیند، روایات‌شان را با این بهانه که نامعقول است و عقل آنها را نمی‌پذیرد، رد می‌کنند. بنابراین مردم (اخبار) غیب را نمی‌پذیرند زیرا آنها به غیب ایمان ندارند و فقط به این اجسام مادی ایمان و اعتقاد دارند.

ولذا تجدهم لا يصدقون ما ورد وما يرد عن الأنبياء والأوصياء والقرآن من أن الدنيا دار ممر، وأن المادة الجسمانية مجرد وهم، وأن الآخرة هي الحقيقة الثابتة، في حين عندما يخبرهم مختبر تجريبي مثلاً المختبر الأوربي بأن المادة وهم ولا وجود لها وأن الموجود هو فقط قوة واحدة والمادة تكثف قوى تعود في الأصل لقوة واحدة فهم يستقبلون هذا الإخبار برحابة صدر ويصدقونها، حتى وإن لم يمكنهم تعقلها أو إدراكها

لذا شما می‌بینی که مردم آن‌چه را که از انبیا و اوصیا و قرآن آمده و می‌آید مبنی بر این که دنیا دارِ گذر است و ماده‌ی جسمانی، خواب و خیالی بیش نیست و آخرت، حقیقتِ پایدار و ثابت است را تصدیق نمی‌کنند، در حالی که اگر یک آزمایشگاه تجربی مثلاً آزمایشگاهی در اروپا اعلام کند که ماده وهم و پندار است و موجودیت ندارد و آن‌چه وجود دارد فقط نیرویی واحد می‌باشد و ماده، تراکم انرژی‌ها است که در اصل به یک انرژی واحد باز می‌گردد، این خبر را با آغوشی باز می‌پذیرند و باور می‌کنند، حتی اگر نتوانند آن را در ذهن خود حلای کرده یا درک نمایند.

فهم يثقون بعلماء الفيزياء وبأقوالهم مثلاً لأنهم لمسوا تطبيقاً في هذا العالم الجسماني لكلامهم في السابق، في حين أن كلام الأنبياء والأوصياء

هو غیبي وبعید فی اکثر الأحيان عن هذا العالم الجسماني، و یحتاج أن یثق الناس بالغیب والقوة الغیبیة الحقیقیة لیلمسوا آثاره، أي إن الثقة هنا تسبق الأثر فی حین أنهم لمسوا الآثار الجسمانیة للمادی الجسمانی ثم وثقوا به، وبما أن الناس کل تركیزهم علی هذا العالم ولا یكادون یرون سواه فتكون النتيجة أنهم یؤمنون بالمادی الجسمانی ولا یؤمنون بالغیب، أو یؤمنون إیماناً ضعيفاً مهزوزاً یحاولون إیجاده فی نفوسهم أو تقویته من خلال آثار جسمانیة ملموسة أيضاً، أي إنه نصف إیمان أو ربع إیمان أو عشر إیمان ولكنه أبداً لن یكون إیماناً كاملاً بالغیب، والحال هذه وهي أنه مشوب بالأثر الجسمانی الملموس أو المعجزة أو الكرامة كما یسمونها.

آنها به عنوان مثال، به فیزیكدانها و سخنان شان باور دارند چرا كه آنها در گذشته تطبیقی بر كلام ایشان در این عالم جسمانی را درك کرده اند حال آن كه كلام انبیا و اوصیا غیبی است و در بسیاری از موارد، از این عالم مادی و جسمانی به دور بوده و مستلزم آن است كه مردم به غیب و نیروی غیبی حقیقی ایمان و اعتماد داشته باشند تا آثار آن را به عینه لمس كنند. به عبارت دیگر در اینجا، باور و اطمینان داشتن، از اثر و نتیجه پیشی می گیرد؛ این در حالی است كه مردم، آثار جسمانی عالم مادی جسمانی را لمس کرده و سپس به آن اطمینان یافته اند. از آنجا كه تمام هم و غم مردم متوجه این عالم است و غیر از آن چیز دیگری نمی بینند، نتیجه آن می شود كه به ماده و طبیعت ایمان می آورند ولی غیب را باور ندارند و یا با ایمانی ضعیف و لرزان به آن می گروند و باز هم سعی می كنند كه از طریق نشانه های مادی ملموس، آن را در درون خویش ایجاد یا تقویت كنند. چنین ایمانی می شود نصف، ربع یا یک دهم ایمان ولی هرگز ایمان كامل به غیب نخواهد بود؛ چنین ایمانی به اثر مادی ملموس یا معجزه یا چیزی كه آن را كرامت می نامیم، آمیخته خواهد بود.

مع الأسف فإن خيار أكثر الناس الذي لا يكاد يتبدل هو هذا العالم الجسماني وما فيه، وحتى إن أرادوا اختيار الإيمان بالغيب فهم يعمدون إلى أن يكون هذا الإيمان من خلال هذا العالم الجسماني فيقعون في تناقض كبير عندما يطلبون وبإصرار أن يكون المعرف بالغيب هو حدث جسماني معجز، بل ويصرّون في كثير من الأحيان أن يكون قاهراً وغير قابل للتأويل أو الشك، فهم يريدون أن يتحول الغيب إلى جسماني محض فيكون الإيمان بالغيب صفر في ساحة إيمانهم المدعاة، ومع هذا فهم يعتبرون طلبهم صحيحاً ومشروعاً ليؤمنوا بالغيب، هل ترى كم هو في تناقض صارخ هذا الذي يطلبون هم مع ما يطلبه الله منهم وهو الإيمان بالغيب؟ فإذا عرفنا أن الله سبحانه وتعالى هو الغيب الحقيقي وتدبرنا حال هؤلاء لوجدناهم تماماً عبدة أصنام مئة بالمئة، فهم قد عبدوا أنفسهم لهذا الصنم الأكبر أو العالم الجسماني.

متأسفانه انتخاب اكثر مردم كه گویى تغيير و تبدیلی هم در آن راه ندارد، همین عالم جسمانی و آنچه در آن است، می باشد. حتی اگر آنها بخواهند ایمان به غیب را برگزینند، این ایمان آوردن را از طریق همین عالم جسمانی صورت می دهند؛ لذا آن گاه كه مصرّانه می خواهند معرّف غیب، يك معجزه‌ی مادی باشد، در تناقض بزرگی گرفتار می شوند. حتی در بسیاری مواقع اصرار می ورزند كه این معجزه، چیره و قاهر باشد و تأویل و تشكیک در آن راه نداشته باشد. بنابراین آنها می خواهند غیب را به جسمانیّت محض تبدیل کنند؛ لذا در عرصه‌ی ایمان مورد ادعای شان، ایمان به غیب، صفر است و با این حال آنها این درخواست خود برای ایمان آوردن به غیب را صحیح و شرعی برمی شمارند. حال آیا متوجه تناقض آشكار در آنچه آنها می طلبند و آنچه خدا از آنها طلب می کند یعنی ایمان به غیب- می شوید؟ اگر فهمیده باشیم كه خدای سبحان و متعال همان غیب حقیقی است و در احوال این افراد نیز نيك بنگریم، درخواستیم یافت كه اینها همگی بت پرستِ صد در صد هستند. آنها خود را مقید به عبادت این بت بزرگتر یا همان عالم مادی، کرده اند.

نعم، هناك استثناء وهم ثلة قليلة نصرّوا الغيب والحقيقة فأروا آثارها في أنفسهم وفي الأفاق، حتى كأني أسمعهم جميعاً يقولون: (يا ليت قومي يعلمون)، إذن فالحقيقة المرة التي لا بد أن يعترف بها الإنسان الذي يدعي الإيمان أولاً ويواجه بها نفسه لكي يعرف الحقيقة هي أنه لا يمتلك إيماناً نقياً خالصاً، بل إن إيمانه - إن كان يمتلك نسبة إيمان بالغيب - مشوب بالشك والريب، وطالما هناك شك بالمصدر فلا يمكن الاستفادة والانتفاع من الصادر.

أرى، استثناءي هم وجود دارد. أنها گروهی اندک شمارند که غیب و حقیقت را یاری رساندند و آثار و نتایج آن را در خودشان و در آفاق مشاهده کردند. حتی گویی من از همه ی اینها می شنوم که می گویند: «ای کاش قوم من می دانستند» (یا ليت قومی يعلمون). بنابراین واقعیت تلخی که انسان مدعی ایمان باید به آن معترف و با آن مواجه شود تا حقیقت را بشناسد این است که وی فاقد ایمان ناب و خالص است و ایمان او اگر درصدی از ایمان به غیب را داشته باشد آمیخته با شک و تردید است و مادام که به مصدر شک داشته باشد، استفاده و بهره گیری از صادر شده، ناممکن است.

نعم، فهذه هي الحقيقة التي انطوت عليها نفوس كثير من الناس الذين يدعون الإيمان، ولا يهتمي إن اعترفوا بها أم أنكروها في العلن، فهم يؤمنون بوجود الطعام والشراب، وبوجود أمريكا، وبوجود القنبلة النووية، وبوجود هذا العالم الجسماني أكثر ألف مرة من إيمانهم بوجود الله سبحانه وتعالى، هذه هي الحقيقة وهذا هو الداء وإن لم يواجهوا أنفسهم به وإن لم يكتشفوه ويكشفوا أنفسهم به فلن يجدوا الدواء ولن يشفوا من مرضهم العضال أبداً.

أحمد الحسن - ذو القعدة / ١٤٣٠ هـ ق

آری، این همان واقعیتی است که نفس‌های انسان‌های زیادی که مدعی ایمان هستند بر آن سرشته شده است. برای من اهمیتی ندارد که آنها به طور علنی به این موضوع اعتراف کنند یا انکارش نمایند. آنها به وجود خوراک و نوشیدنی، به وجود آمریکا و به وجود بمب اتمی ایمان دارند و به وجود این عالم جسمانی هزار بار بیش از ایمان‌شان به وجود خدای سبحان و متعال ایمان و اطمینان دارند. این واقعیت و درد است. اگر آنها خودشان با این موضوع روبه‌رو نشوند و خودشان آن را تشخیص ندهند و آشکارش نسازند، دارویی نخواهند یافت و هرگز از این بیماری سخت و مزمن شفا پیدا نخواهند کرد).

احمد الحسن - ذی القعدة ۱۴۳۰ هـ ق



[74] - النحل: 89.

[75] - نحل: 89.

[76] - النحل: 89.

[77] - النحل: 89.

[78] - الرعد: 31.

[79] - الرعد: 31.

[80] - البقرة: 30.

[81] - بقره: 30.

[82] - الأنعام: 73.

[83] - الانعام: 73.

[84] - یس: 12.

[\[85\]](#) - يس: 12.

[\[86\]](#) - العنكبوت: 64.

[\[87\]](#) - العنكبوت: 64.